

زنی صدیانی

پیشگامان

روشنی

عزت امان

زنی صدیانی

پیدا

پیدا

پیدا

پیدا

پیدا

پیدا

پیدا

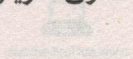
پیدا

پیدا

پیدا

پیدا

ریشل مید
زهرا غفاری داریان



فصل ۱



خواهرم توی دردرس افتاده است؛ و من فقط چند دقیقه برای کمک به او فرصت دارم.

او این را نمی‌بیند؛ درواقع او اخیراً خیلی چیزها را به‌سختی می‌بیند و مشکل دقیقاً همین است.

با اشاره به او می‌گویم: ردِ قلم‌موهات زیادی مَحَوْن. خط‌ها کج شدن و بعضی از رنگ‌ها رو اشتباه کشیدی.

ژانگ‌جینگ، یک قدم از بوم نقاشی‌اش فاصله می‌گیرد. حالت تعجب، برای یک لحظه کل صورتش را پُر می‌کند و بعد خیلی زود جای خود را به ناامیدی می‌دهد. اولین بار نیست که از این جور اشتباه‌ها پیش می‌آید؛ و حس ناخوشایندی به من می‌گوید احتمالاً آخری هم نیست! با علامت کوتاهی به او می‌فهمانم قلم‌مو و وسایل نقاشی‌اش را به من بدهد. او با تردید سر بلند می‌کند و دزدکی نگاهی به اطراف اتاق کار می‌اندازد تا ببیند بقیه‌ی افراد حواسشان به ما هست یا نه. همه حواسشان فقط به بوم خودشان است؛ و چون هر لحظه ممکن است سُر و کله‌ی استادهایمان برای ارزیابی کارها پیدا شود، حسابی سرگرم کارند. به‌راحتی می‌شود سرعت و عجله را در رفتارشان حس کرد.

دوباره با سر به ژانگ‌جینگ اشاره می‌کنم؛ این بار با اصرار بیشتر. بالاخره وسایلیش را به من می‌دهد و خودش عقب می‌رود تا بتوانم کارم را انجام دهم.